

SCO

کانون آرمان شریعتی

SCO1385@Gmail.com

فاتمی، کروی، عبدالله نوری؟ یا هیچ کدام!



رضا علیجانی

شماره مقاله : ۱۰۲۵

تعداد صفحه : ۱۵

آفرین بررسی : ۸۷/۰۹

تاریخ تمریر : ۱۳۸۷

www.shandel.org

موضوع : گفتگوی مهسا امرآبادی با رضا علیجانی

کروبی، عبدالله نوری؟ یا هیچ کدام!

س: بحث شرکت یا عدم شرکت در انتخابات ریاست جمهوری دهم به مهمترین چالش جدی در بین نیروهای سیاسی تبدیل شده است. به طوری که پس از تجربه عدم حضور بعضی از نیروها در انتخابات نهم که منجر به پیروزی احمدی نژاد شد، اکنون برخی در شرایط فعلی هم، گزینه انتخابات را بررسی می‌کنند. اما در وهله نخست پرسش من این است: به نظر شما نحوه برخورد با انتخابات و ارزیابی شرایط را باید از کجا و از کدام نقطه آغاز کرد تا به خطای تاریخی مبتلا نشویم؟

ج: ابتدا و قبل از هر چیز باید بگویم که سخنان من در اینجا تنها جنبه فردی دارد و دوستان ما در ائتلاف نیروهای ملی مذهبی هنوز درباره انتخابات به جمع بندی نرسیده‌اند. نخست اینکه برای پرداختن به بحث انتخابات ریاست جمهوری دوره دهم باید اندکی کلان تر به مسائل نگاه کرد. مشاهده کرده‌ایم که در دوران پس از انقلاب و همچنین پس از اصلاحات، نگاه‌ها و انتظارات شهروندان از نظر زمانی کوتاه مدت نگر شده و با مطالبات بیشتری همراه بوده است. واقعیت این است که در دوره اصلاحات بغض‌ها و مطالبات فروخته یک و نیم دهه گذشته آشکار شد ولی از سوی دیگر، هم روش و هم استراتژی اصلاحات و اصلاح طلبان، انتخابات و مبارزات انتخاباتی بود. یعنی در این دوران، حرکت سیاسی از بالا صورت گرفت اما در دوره انقلاب حرکات عمدتاً از پایین و بدنه جامعه رخ می‌داد. در دوره اصلاحات نیز همانند دوران انقلاب، جریان راست ضعیف و ناتوان بوده و جبهه تحول خواه بسیار قدرتمند تلقی می‌شد، در صورتی که چندی بعد مشخص شد این تحلیل هم خیلی دقیق نیست. زیرا دوره انقلاب به دهه ۶۰ و دوره اصلاحات به دهه ۸۰ منجر شد و به اصطلاح در آن زمان به سرکوب رسیدیم و در این زمان به بسته شدن فضا منجر شد.

اکنون دو دیدگاه استراتژیک بر اساس نوع نگرشی که به شرایط مشخص فعلی وجود دارد، قابل بررسی است. چشم انداز یک نگاه این است که مردم باور کنند تغییر از طریق انتخابات ممکن است و می‌توانند از طریق اصلاحات توقعات و مطالبات خود را برآورده سازند، اما متأسفانه در حال حاضر اصلاحات به حد پاورقی رسیده است، یعنی اینکه اصلاح طلبان اجازه تنفس حداقلی دارند و حداکثر می‌توانند دو تا روزنامه داشته باشند. بنابراین در اینجا مساله را

با همان دید کوتاه مدت نگر بررسی می‌کنند، یعنی توقعات کمتری دارند و زمان رسیدن به خواسته‌ها هم کوتاه‌تر است.

چشم‌انداز دیگر هم معتقد است که این مسیر، حداقل تا اطلاع ثانوی مسدود می‌باشد. به این معنا که مسیر اصلاحات از طریق انتخابات بسته است. در این نگاه، تحول اصلاح طلبانه تدریجی است اما جدی‌تر و موثرتر دنبال می‌شود و به گونه‌ای شبیه آن چیزی است که از سال ۷۶ تا سال ۸۰ رخ داد. در آن دوران اصلاحات به معنای یک سری تحولات جدی بود که می‌کوشید ساختار قدرت را تغییر داده و تا حد ممکن دموکراسی را نهادینه کند. مقداری رفاه اقتصادی، آزادی احزاب و مطبوعات و پاسخگویی قدرت، توقعات و مطالبات این مقطع بود. اما در حال حاضر با فعالیت محدود چند فرهنگ سرا در تهران یا انتشار چند نشریه و یا مجوز ساخت چند فیلم سینمایی، توقعات اصلاح طلبان در حد پاورقی پایین آمده و اصلاحاتشان نزول یافته است. اکنون شاید هر دو نگاه در پی اصلاحات باشند، اما کاربر و کارآمدی آنان بسیار متفاوت است.

س: تحلیل شما کاملاً درست است، اما در شرایط فعلی که همه نیروهای ملی باید از بروز برخی فجایع نظیر جنگ و یا تحریم و فشار اقتصادی جلوگیری کنند و از سوی دیگر هم، توانمندی‌های نیروهای منتقد و مستقل کاهش یافته است، چه باید کرد؟ آیا انتخابات محدود یک راه قابل دسترس نیست؟

ج: بلی! من هم قبول دارم که دید دوم قدرت سازماندهی اجتماعی ندارد و از سوی دیگر نیروهای تحول خواه محدود هستند و نباید مسأله انتخابات باعث صف بندی کاذب و آشتی ناپذیر بین آنان شود. به هر حال انتخابات پایان تاریخ نیست و اگر نگاه نیروها منحصر به آن شود و همه سرگرم خرده پدیده‌ای چون انتخابات شوند، دچار یک انحراف خواهیم شد. به گمان من نباید بگذاریم مسأله انتخابات در بین نیروهایی مثل انجمن اسلامی دانشگاه‌ها، احزاب سیاسی و حتی اپوزیسیون داخل و خارج از کشور تضاد و گدورت ایجاد کند، به طوری که آنان نتوانند پس از دوره انتخابات با هم کار کنند زیرا همان طور که گفتم نباید روابط نیروهای تحول خواه بر اساس انتخابات تنظیم شود.

همچنین درباره نحوه برخورد با انتخابات هم بایستی یک نکته مهم را در نظر گرفت و آن اینکه فرهنگ جامعه ما همواره یک سری توقعات نامحدود دارد. یعنی وقتی کسی از طریق انتخابات وارد مجلس یا شورای شهر و یا حتی نهاد ریاست جمهوری می‌شود، از او توقع دارند تا همه مشکلات را یک

شبه حل کند و دوم اینکه شهروندان در رابطه با نوع کنش انتخاباتی جریان‌ها و نیروهای سیاسی تفکیک قایل نیستند. مثلاً به درستی تفاوت اینک یک کاندیدا مورد حمایت یک جریان سیاسی قرار گرفته را با شرایطی که او به صورت ائتلافی در انتخابات شرکت کرده و یا اینکه از سوی یک جریان معرفی شده باشد را از همدیگر تمییز نمی‌دهند و در طول دوران حضور وی توقع دارند که جریان حامی، وکیل مدافع و پاسخگوی همه کارهای او بوده و آن کاندیدا هم همه مشکلات جامعه را حل کند. متأسفانه در فرهنگ سیاسی - انتخاباتی ما، مساله این گونه رقم خورده است.

از طرفی دیگر، بخشی از این فرهنگ سیاسی هم معطوف به کنشی است که قدرت و حاکمیت در ایران از خود نشان می‌دهد یعنی شرکت در انتخابات را علامت بیعت با خود و مشروعیت ساختار نظام می‌داند. به هر حال نیروهای سیاسی در شرایط فعلی دچار یک نوع سرگردانی تحلیلی و یا یک نوع دودویی در تحلیل استراتژیک مساله انتخابات هستند، البته عده‌ای هم هر دو صدا را به صورت همزمان شنیده و آنها را بررسی می‌کنند.

س: آقای علیجانی شما دو راه متفاوت را معرفی کردید و از سوی دیگر هم گفتید که می‌توان هر دو راه را بررسی کرد. آیا امکان تلفیق این دو مسیر و کشف راه سوم در این شرایط ممکن نیست؟

ج: اگر بخواهیم با یک برخورد تلفیقی و به قصد نزدیک کردن زاویه دیدهای اول و دوم به مساله انتخابات نگاه کنیم، باید پرسید که در چه شرایطی و چگونه باید در انتخابات شرکت کرد؟ یعنی پیش نیازهای یک انتخابات چیست و شرایط لازم برای آن چه وقت تامین می‌شود؟ پیش نیاز اول این است که در فرهنگ سیاسی، توقعات محدود شود. به طوری که وقتی کسی به شورای شهر یا مجلس راه پیدا می‌کند، مردم بدانند که اختیاراتش بسیار محدود است و از طرف دیگر حاکمیت بحث مشروعیت و بیعت را مطرح کرده و آن را دنبال می‌کند.

نتیجه این بحث دست یابی به یک فرمول نهایی است که می‌توان آن را بین این دو نگاه تلفیقی یافت و آن این است که تنها در انتخاباتی می‌توان شرکت کرد که نیمه آزاد و نیمه موثر باشد. دقت کنید! قید من نیمه آزاد و نیمه موثر است و از واژه‌هایی مانند تماماً آزاد و یا تماماً موثر استفاده نمی‌کنم، چون ما بخشی از خاورمیانه و کشورهای پیرامونی بوده و نمی‌توانیم خود را با کشورهای اروپایی مقایسه کنیم.

اگر چه در حال حاضر هم نباید ایران را با ترکیه و پاکستان مقایسه کرد. زیرا در هر دو کشور همسایه یک قدرت نظامی حاکم است ولی پارلمان در اختیار احزاب مخالف قرار دارد. مثلاً در ترکیه حاکمیت به لحاظ قانونی سکولار است، اما یک حزب اسلام‌گرا قدرت را در دست دارد. شاید بهتر است خودمان را با کشورهای مثل بنگلادش مقایسه کنیم.

س : بسیار خوب، منظورتان از نیمه آزاد و نیمه موثر چیست؟

ج : منظور از انتخابات نیمه آزاد و نیمه موثر این است که حداقل همه نامزدها قلع و قمع نشوند و از طرف دیگر سلامت انتخابات مورد تأیید همگان بوده و بی‌اعتمادی حاکم نشود. این مساله که شاهد باشیم نیروهای نظامی و امنیتی در انتخابات ایفای نقش کنند و نظامی‌ها پس از پایان انتخابات بگویند که ما پیچیده و لایه لایه عمل کردیم، سلامت انتخابات و نیمه آزاد بودن آن را مورد تردید قرار می‌دهد.

از سوی دیگر، درباره نیمه موثر بودن هم باید گفت، وقتی این هدف حاصل می‌شود که مثلاً اگر فردی از طریق انتخابات به نمایندگی مجلس یا ریاست جمهوری برسد، امکان کار و اثرگذاری برایش مهیا باشد. یعنی بلافاصله وی را محاصره نکنند تا در نهایت به یک ماشین امضا تبدیل شود.

س : آقای علیجانی در اینجا باز هم به سطح و میزان تاثیرگذاری بر می‌گردیم. عده‌ای به کسب حداقل‌ها در شرایط کنونی راضی هستند ولی برخی دیگر هم می‌گویند این انتظارات و مطالبات کافی نیست. آیا شما برای این اثرگذاری متر و معیار قابل قبولی دارید که به ورطه افراط یا تفریط نیافتیم؟

ج : من می‌گویم که واژه کار و اثرگذاری را در ارتباط با ریاست جمهوری و یا نمایندگی مجلس، به سه حوزه مهم تقسیم کنم. به نظرم فرد منتخب باید در وهله نخست بتواند اندکی رفاه اقتصادی برای مردم بیاورد و پس از آن قادر باشد که فضای تنفسی برای روشنفکران و فعالین سیاسی و مدنی ایران را مقداری بازتر کند. اگر دولت احمدی نژاد می‌توانست مساله اقتصادی را حل کند - که نتوانست و مشروعیت‌اش را از دست داد - به شکل ناخواسته‌ای بر روند دموکراتیزاسیون در ایران اثر می‌گذاشت و آن را جلو می‌برد. به گمانم در جامعه ما اگر مردم حداقلی از رفاه اقتصادی را نداشته باشند، امکان و

انگیزه هزینه دهی برای دموکراسی را هم نخواهند داشت، یعنی نیازهای زیستی، تغذیه، مسکن و اجاره خانه و غیره تمام تلاش شهروندان را صرف تأمین حداقل‌های زندگی کرده و جایی برای تلاش جهت دست یابی به ارزش‌های بالاتری که به شخصیت انسانی و آزادی جامعه بر می‌گردد، باقی نخواهد گذاشت. واقعیت این است که هر کس در ایران بتواند پیش نیازهای معیشتی را حل کند، خواسته یا ناخواسته به روند دموکراتیزاسیون کمک خواهد کرد. اما مشاهده کردیم که متأسفانه این زاویه دید در خاتمی وجود نداشت و احمدی نژاد هم به دلایلی که خارج از بحث ما است، اصلاً در این زمینه موفق نشد.

نکته دوم ایجاد فضای تنفسی برای روشنفکران و فعالین سیاسی و مدنی است. امروزه اغلب روشنفکران ایران تنها این نکته را در ارزیابی کاندیدها مورد توجه قرار می‌دهند و در دوره اصلاحات هم از بُعد اقتصادی غافل بودند. اما باید گفت که مسأله اول، پیش نیاز استقرار دموکراسی است و نیمه موثر بودن یعنی اینکه فرد منتخب بتواند در هر دو قضیه اثرگذار باشد.

مسأله سوم هم، اصلاح روابط بین الملل و دیپلماسی است که اصلاح آن به نفع دو مولفه اول و دوم است. زیرا که رفاه اقتصادی برای مردم و فضای تنفسی برای روشنفکران و فعالین سیاسی و مدنی را تحت الشعاع قرار می‌دهد. اگر کمی به شرایط فعلی ایران توجه کنید در می‌یابید که ما اکنون در یک شرایط بُعرج به سر می‌بریم و روابط خارجی به شدت بر روی هر دو مولفه اثر می‌گذارد. هر چند که اینک هنوز درگیر جنگ نظامی نشده‌ایم، اما حاکمیت ما را درگیر یک جنگ اقتصادی کرده و آن بر همه جزئیات زندگی ما مثل مشکل تورم و مشکلات مالی، بانکی و غیره تأثیر می‌گذارد. بنابراین وقتی ما ناخواسته در یک جنگ نامرئی اقتصادی قرار داریم، امکان توجه به امور دیگر خود به خود سلب می‌شود. اگر کسی می‌خواهد پس از سرکار آمدن نیمه موثر باشد، معنایش این است که بتواند علی‌رغم قدرت و اختیارات محدود روی این سه مولفه اثر بگذارد. اگر چه ساختار قدرت در ایران لایه بندی شده است و شاید رییس جمهور قادر باشد یک دهم قدرت کشور را در دست گیرد، اما وی باید به اندازه همین یک دهم هم موثر بوده و تأثیر خود را روی این سه مولفه یعنی رفاه برای مردم، فضای تنفسی برای روشنفکران و فعالین سیاسی و مدنی، و اصلاح روابط بین الملل به نمایش بگذارد.

س : بر اساس این تحلیل، ارزیابی شما چیست؟

ج : حُب! اگر این چارچوب را پایه تحلیل خویش قرار دهیم، به نظر می‌رسد که فرهنگ سیاسی - انتخاباتی ما و توقعات جامعه در کوتاه مدت اصلاح شدنی نیست و به راحتی هم نمی‌توان فرهنگ سیاسی موجود در ساختار قدرت را اصلاح کرد، به طوری که شرکت در انتخابات را علامت بیعت و مشروعیت خود ندانند، از سوی دیگر، به نظرم انتخابات در شرایط کنونی و در کوتاه مدت نیمه آزاد و نیمه موثر نیست، یعنی روند رخدادها به گونه‌ای است که نه تنها فضا برای دگراندیشان و منتقدین خارج از قدرت باز نیست، بلکه حتی نیروهای درون ساختار سیاسی و اصلاح طلبان درون حاکمیت هم ناامید شده و راه‌شان مسدود است.

این انتخابات، نیمه موثر هم نیست زیرا همان طور که گفتم اصلاحات از سال ۸۰ به این سو به پاورقی رفته و توقعات اصلاح طلبان تنزل یافته است. اکنون اصلاح طلبان به جای تاکید بر روند دموکراتیزاسیون به توقعات حاشیه‌ای اکتفا کرده و بر این اساس حرکت می‌کنند. بنابراین عدم شرکت در اولویت است زیرا در یک برخورد اصلاح طلبانه، قهر از انتخابات هم می‌تواند به مبنایی برای امتیازگیری در آینده منجر شود. فرضاً اگر اصلاح طلبان در انتخابات مجلس شرکت نمی‌کردند، می‌توانستند تا ۴ سال بحث عدم مشروعیت پارلمان را دنبال کنند و با استناد به همین برخورد، برای ادوار آتی امتیازاتی بگیرند.

س : شما از امتیازگیری اصلاح طلبان در صورت عدم حضورشان در انتخابات مجلس هشتم سخن می‌گویید. سوال اینجا است که وقتی برخی از طیف‌های جبهه اصلاحات شرکت در انتخابات را الزامی می‌دانند این کار بی‌نتیجه نیست؟ همچنین آیا با توجه به شناختی که از رقیب و فضای سیاسی حاکم وجود دارد، امتیازگیری امکان پذیر است؟ و به هدف می‌رسد؟

ج : من می‌گویم که اگر اصلاح طلبان در انتخابات مجلس هفتم شرکت نمی‌کردند، فرصت و مجال داشتند تا ظرف این چهار سال درباره مشروعیت انتخابات بحث کنند، با همین برخورد می‌توانستند امتیازاتی را برای دور بعدی انتخابات بگیرند. حتی اگر با دید اول نگاه کنیم و بر اساس زاویه دیدی که اصلاح طلبان معتدل دارند و با نگاه‌های محافظه کارانه و ارتدوکس تر می‌کوشند تا در هر شرایطی و همواره در انتخابات شرکت کنند و به کمترین

دستاوردها قانع باشند؛ باز هم دستیابی به اهداف ممکن نیست. می‌خواهم اینجا یک بحثِ پراگماتیستی را دنبال کنم و فرض کنیم که بر اساس همین زاویه دید، قصد شرکت در انتخابات جدی باشد. بسیار خوب، در بین نامزدهایی که الان حضور دارند و احتمال عبور آنها از فیلتر شورای نگهبان ممکن است، آقایان خاتمی و کروبی مهمترین گزینه‌ها هستند.

س: اگر بخواهیم بین این دو نفر که به نوعی رهبری اردوگاه اصلاح طلبان را بر عهده دارند، مقایسه‌ای انجام دهیم، به نظر شما کدامیک از این دو نفر می‌تواند در نقش رئیس جمهور دهم موثرتر باشد؟

ج: ابتدا اینکه من برای پاسخ به این سوال شما مجبورم از زاویه دید خودم فاصله بگیرم. این یک بحث پراگماتیستی است که بر اساس همان زاویه دید محافظه کارانه دنبال می‌شود. به نظر من خاتمی هیچ تفاوت یا تغییری نسبت به گذشته نداشته است. یعنی طبق نقدی که همیشه مهندس سبحانی از خاتمی داشته است، همیشه اولویت و دغدغه نخست وی حفظ "نظام" بوده است نه "ایران"، یا مردم ایران! ایشان قدرت یا جسارت تنظیم روابط متوازن با جریان راست را هم نداشته و هیچ‌گاه هم با منتقدین و یا نیروهای اپوزسیون دیدار و گفتگو نکرده است.

س: یعنی خاتمی جرات دیدار با منتقدان را نداشت یا اینکه نیروهای منتقد یا اپوزسیون را به رسمیت نمی‌شناخت؟

ج: ببینید! مثلاً در زمانی که کروبی رئیس مجلس بود حاضر بود با اپوزسیون دیدار کند. کروبی با مهندس سبحانی بحث و گفتگو می‌کرد، اما خاتمی در این ۸ سال هیچ‌گاه حاضر نشد در این گونه ملاقات‌ها حاضر شود یا با منتقدان گفتگو کند. از طرف دیگر خاتمی مخالفان درونی بیشتری در داخل سیستم دارد. یعنی کروبی برای آنها قابل تحمل‌تر است. همچنین تیم خاتمی تقریباً مشخص است و یک بار امتحان‌اش را پس داده است. الان همه می‌دانیم تیم اقتصادی، فرهنگی و سیاست خارجی خاتمی چگونه است! در کل می‌توان گفت که خاتمی تغییر نکرده است، ولی کروبی مقداری تغییر کرده و فاصله بیشتری با اصلاح طلبان گرفته است. او طی دو سال اخیر، فاصله‌گیری و سکوت مبهم و گنگی را از منتقدان و اپوزسیون از خود نشان داده است. در گذشته آقای کروبی در مراسم‌های حسینیه ارشاد شرکت می‌کرد، اما اکنون روزنامه‌وی اخبار مربوط به نواندیشان دینی را پوشش نمی‌دهد. این

فاصله گیری مبهم و سکوت و گنگی در رفتارش دیده می‌شود، ولی در کل می‌توان گفت قدرتِ رویارویی با مخالفان و جسارتِ فردیِ کروی بی‌شتر است. وی این مساله را در ماجرای آزادی لقمانیان در مجلس ششم نشان داد. ضمن اینکه از نظرِ تئوریک به سیستم نزدیک‌تر است و حکم حکومتی را می‌پذیرد و مخالفتِ کمتری در داخلِ سیستم نسبت به او وجود دارد. یعنی اگر رئیس جمهور شود با مخالفتِ اجرایی و اداریِ کمتری روبرو خواهد شد و با توجه به تعاملاتی که با نهادهای دیگر دارد، بهتر می‌تواند کار کند.

س : ولی تیمِ کروی نامعلوم است؟

س : بلی درست است! حال این سه ممیزه یعنی رفاهِ نسبیِ مردم، فضایِ تنفسی برای روشنفکران و فعالانِ سیاسی و اصلاحِ روابطِ بین الملل را مد نظر قرار دهیم :

درباره رفاهِ نسبیِ مردم می‌توان گفت که برنامه‌های اقتصادیِ خاتمی گرایشِ چندانی به اقشارِ وسیعِ ضعیف و فقیر نداشت یا شاید ما آن را حس نکردیم، اما علی‌رغم اینکه تیمِ سیاسی و اقتصادیِ کروی هنوز معلوم نیست ولی به هر حال وی روابطِ گسترده‌تری با این اقشار دارد.

از سوی دیگر خاتمی دیدِ بازتری در مساله فضای تنفسی برای روشنفکران دارد و حتی اگر یک فضای محدود را برای روشنفکران و فعالانِ سیاسی و مدنیِ ایران در نظر بگیرید، اندیشه خاتمی بازتر از کروی است، اما متأسفانه ناتوان‌تر و غیرِ جدی‌تر است. مثلاً در انتخاباتِ مجلسِ هفتم خاتمی آزمونِ بسیار بدی را پس داد. او گفت که من انتخاباتِ غیرِ آزاد و غیرِ رقابتی را برگزار نمی‌کنم، اما آن را برگزار کرد و پس از آن تنها به ذکرِ چند جمله مبنی بر اینکه در انتخاباتِ بد اخلاقی شده است اکتفا کرد. ولی در انتخاباتِ ریاست جمهوریِ نهم و در مجمعِ تشخیصِ مصلحت دیدیم که برخوردِ کروی بسیار جدی‌تر از خاتمی است.

دربارهٔ اصلاح روابط بین الملل که با هر دو مولفهٔ مذکور رابطهٔ مستقیم دارد هم جسارتِ خاتمی کم است و از سوی دیگر تیمِ کروبی هم هنوز ناشناخته بوده و امتحان پس نداده است.

حُب! حالا اگر این پازل را با توجه به خانه‌هایی که خالی گذاشته‌ایم جمع بندی کنیم، به نظر می‌رسد کروبی مشروط بر اینکه حداقل نوع موازنه و تعاملاتی که با منتقدین خارج از حاکمیت در دوران ریاستِ مجلس داشت را حفظ کند، یعنی به هر حال همچنان روی همان حمایت‌هایی که از حقوق شهروندی و برخی مطالباتِ آنان می‌کرد بایستد و تردیدی که طی این دو سالِ اخیر از سوی او شاهد بوده‌ایم را کنار بگذارد و نسبت به دفاع از حقوق شهروندی همگان در تریبون‌های رسمی متعهد شود و از سوی دیگر با توجه به اینکه هنوز تیم‌اش نامشخص است، ولی تجربه نشان داده است که به لحاظِ شخصی روحیاتش قوی‌تر از خاتمی است و مقاومت‌اش، و کارشکنیِ داخلی هم روی وی کمتر است، بنابر این اگر بخواهیم از زاویه دیدِ اول نگاه کنیم و از جاهای خالی عبور کنیم، با یک دیدِ پراگماتیستی، کروبی بهتر از خاتمی خواهد بود.

ولی باید تاکید کنم که از منظرِ نگاهِ دوم که بنده هم به آن اعتقاد دارم، ضمن اینکه اصلاح طلبی از منظرِ انتخابات را به طور کلی رد نمی‌کنم، ولی حداقل تا اطلاعِ ثانوی گمان می‌کنم که این مسیر مسدود است، مگر اینکه بخواهیم آن را در حدِ پاورقی دنبال کنیم. بنابراین معتقدم بایستی به مسیری طولانی‌تر اندیشید. در تحلیلِ من، انتخابات جایگاهِ بسیار پُررنگی ندارد، یعنی یک کارِ خُرده پا تلقی می‌شود. منظورم این است که انتخابات در این شرایط آثارِ استراتژیکی برای ساختارِ حقیقی و حقوقی قدرت ندارد. در نتیجه گر چه قبول دارم که نگاهِ من از توانمندیِ چندانی در سازماندهی و بسیجِ اجتماعی برخوردار نیست، اما آن را صحیح‌تر می‌دانم و فکر می‌کنم که با توقعاتِ بالاتر و در درازمدت می‌توان به آن رسید.

س: آقای علیجانی! اگر در حال حاضر اصلاحِ بافتِ حقیقی و حقوقی قدرتِ سیاسی میسر نیست، پس شما به چه چیزهایی اولویت می‌دهید؟

ج: در نگاهِ من اولویت‌های بیشتری نسبت به انتخابات وجود دارد. مثلاً انباشتِ تئوریک - استراتژیک، مثل تعمیق و گسترشِ جریانات و تشکل‌های موجود، ایجادِ همگرایی بین نیروها. ببینید، من توهمی مبنی بر اینکه حوزهٔ عمومی و مدنی در ایران بتواند جایگزینِ حوزهٔ سیاسی شود ندارم و همچنان

حوزهٔ سیاسی را اصل می‌دانم، ولی گمان می‌کنم در کوتاه مدت این مسیر مسدود است، بنابراین تا رفع این انسداد بایستی به میسرهای دراز مدت تری فکر کرد.

س: اجازه بدهید کمی واقع بینانه به ماجرا نگاه کنیم. در طول این چهار سال نیروهای سیاسی تحول خواه یا اصلاح طلبان به اندازهٔ بسیار زیادی شکننده شده‌اند و انسجام خود را از دست داده‌اند. فشارهای اقتصادی، محرومیت‌های سیاسی و فرهنگی و همچنین انزوا و حاشیه نشینی باعث شده است تا آنان حتی امکان ارتباط با مردم را از دست داده و هیچ رسانه‌ای جهت گفتگو با مخاطبان خویش ندارند. حرف من این است که مسیر طولانی مورد نظر شما ممکن است به مرگ تدریجی گفتمان اصلاحات و یا جریان‌های روشنفکری تبدیل شود؟ این مسیر طولانی، کار آنها را در بازگشت به قدرت سیاسی و نقش آفرینی در فرآیند تصمیم‌گیری‌های کشور را سخت‌تر نخواهد کرد؟

س: به نظر من در مباحث استراتژیک باید نگاه کوتاه مدت و بلند مدت را از همدیگر تفکیک کرد. تصور بنده این است که دو دورهٔ متوالی انقلاب و اصلاحات نگاه‌های ما را کوتاه مدت نگر کرد و در پس این سوالات هم چنین آسیبی وجود دارد. تجربهٔ تاریخی نشان داده است که طولانی شدن مدت یک استراتژی به آن تحمیل می‌شود، یعنی زمان در اینجا ارادی نیست. اما دربارهٔ نگاه کوتاه مدت هم می‌توان چند سوال جدی را مطرح کرد. آیا در نگاه کوتاه مدت همهٔ مشکلات حل می‌شود؟ آیا با شرکت در انتخابات، منتقدان به تریبون مطبوعاتی می‌رسند و یا ابزار ارتباط با مردم در اختیار آنان قرار داده می‌شود؟ آیا انتخابات فشارهای اقتصادی را از بین می‌برد؟ البته اگر فرهنگ سیاسی ما مقداری تصحیح شود و یک نوع تقسیم کار بین نیروهای سیاسی مختلف جامعهٔ ما شکل بگیرد، این دو تحلیل می‌توانند با هم برخورد اثلافی داشته باشند و نیاز نیست که به خاطر نگاه بلند مدت از تشکیل یک اقلیت قوی در مجلس بازماند.

واقعیت این است که اقلیت مجلس پیشین در تصویب بودجه، تعیین وزرا و یا استیضاح آنان و غیره بسیار ضعیف و دست بسته بود و تاکنون از اقلیت مجلس هشتم هم هیچ‌کُنش جدی ندیده‌ایم. از سوی دیگر در شورای شهر هم افرادی از اصلاح طلبان به این نهاد راه پیدا کردند که در قد و قامت

وزیر بودند ولی نتوانستند در آنجا مسئولیت‌های کلیدی را از دست یک عده جوان بی سابقه و بی تجربه بیرون آورند. مشاهده کردید که در شورای شهر مسئولیت‌ها به صورت متوازن تقسیم نشد و اصلاح طلبان نتوانستند مسئولیت‌های مهم و کلیدی مانند خزانه داری و غیره را به دست بگیرند.

من قبول دارم که مسیر دراز مدت پاسخگوی اهداف کوتاه مدت نیست و علاوه بر این، فضای سیاسی ایران مه آلود، مبهم و غیر قابل پیش بینی است. اما در نگرش دراز مدت امکان شکل گیری تحولاتی وجود دارد که همین راه دراز و طولانی را به چشم انداز نزدیک تری تبدیل کند. از سوی دیگر هم، معتقدم ما نباید خودمان را گول بزنیم و یا اینکه نیروهای سیاسی را دنبال سراب بفرستیم. اگر چه دیدگاه‌های دراز مدت و کوتاه مدت با هم تضاد آشتی ناپذیر یا آنتی گونیستی ندارند، اما وقتی عده‌ای در انتخابات شرکت می کنند باید گرایش‌های هم سو دستاوردهای آن را جمع بندی کنند. هر چند جایگاه‌های نیروهای سیاسی با هم متفاوت است، یعنی نیروهایی درون ساختار قدرت فعالیت می کنند و عده‌ای دیگر متناسب با هویت تاریخی و جهت گیری‌هایشان نمی توانند همراه با گروه اول در صف بندی‌های انتخاباتی بایستند. اما بایستی بستری مهیا کرد تا این بحث‌ها آرام آرام در فضای عمومی جامعه پخته شود.

در حال حاضر اصلاح طلبان هم در میان خویش این بحث‌ها را به صورت جدی دنبال می کنند. بخشی از آنان پس از تجربه انتخابات اخیر مجلس و انتخابات ریاست جمهوری نهم به این فکر افتادند که آیا به راستی می توان در انتخاباتی که سلامت و آزادی آن محل تردید است، شرکت کرد؟ وقتی اصلاح طلبان درباره نوع شمارش آرا و صیانت از آرا مردم تردید جدی دارند، نشان گر این است که این گونه بحث‌ها حتی در بین احزاب و تشکل‌های محافظه کارتر هم به وجود آمده است. من اخیراً شنیده‌ام که در فاصله زمانی دور اول و دور دوم انتخابات اخیر مجلس در تهران، اعضای حزب اعتماد ملی درباره این موضوعات بحث و چالش کرده‌اند و گفته شده است که اگر تقلبی در انتخابات صورت گرفته چرا ما باز کوتاه آمده‌ایم و در صحنه ماندیم؟ و حتی علی رغم اینکه با قدرت لابی کرده‌ایم چرا باز نام کاندیداهای این حزب در شمارش اولیه پشت سر کاندیداهای حزب مشارکت و در جایگاه سوم اعلام شده‌اند؟ از سوی دیگر هم تقلبی صورت نگرفته باشد، باز هم حزب ما شکست خورده، زیرا کاندیداهای اعتماد ملی رای نسبتاً کمی در تهران به دست آورده‌اند.

اکنون این بحث‌ها در داخل نیروهای خارج نظام که در داخل و خارج از کشور فعالیت می‌کنند، دیده می‌شود و نمی‌توان انکار کرد که مطالبات کلان با امتیازاتی کوچک مثل اجازه انتشار چند مطبوعه یا مجوز ساخت چند فیلم سینمایی یا تاتر و یا حتی جنب و جوش چند فرهنگ سرا در پایتخت، برآورده نمی‌شود. اگر به این خواسته‌های سه‌گانه خوب توجه کنید خواهید پذیرفت که کسی باید به صحنه بیاید که رفهرم اقتصادی و سیاسی و به شکل کامل و گسترده را پذیرفته و به آن معتقد باشد.

س : شما در طبقه بندی خود به ارزیابی خاتمی و کروبی پرداختید. در صورتی که طی چند هفته اخیر یک گفتمان دیگر هم در رابطه با کاندیداتوری آقای عبدالله نوری مطرح شده است. این جریانات سیاسی، نامزدی عبدالله نوری را یک فاکتور مشخص و حداقلی برای شرکت در انتخابات می‌دانند. آنها معتقدند اگر آقای نوری تایید صلاحیت شود، می‌توان امیدوار بود که انتخابات آتی از حداقل تاثیرگذاری و حداقل آزادی برخوردار است و اگر تایید نشود شرکت در انتخابات بی‌معناست. به نظر شما این تعریف درست است و اساساً می‌توان این فاکتورها را با معرفی یک کاندیدا ارزیابی کرد؟

ج : من شنیده‌ام که آقای عبدالله نوری در واکنش به این بحث‌ها، این حرف‌ها را یک شوخی قلمداد کرده‌اند. البته به نظر می‌رسد دوستانی که گزینه آقای نوری را مطرح می‌کنند، به صورت حقوقی و به شکلی محترمانه به تحلیل عدم شرکت در انتخابات برسند. اگر چه من این مساله را خیلی جدی نمی‌بینم اما یک امر استراتژی در آن نهان است و باید بگویم می‌توان از آن به عنوان یک تاکتیک وحدت بخش قابل طرح استقبال کرد، ولی طیفی از اصلاح طلبان روی این موضوع کار می‌کنند که در اقلیت هستند و اگر آقای نوری در انتخابات شرکت نکند، آنها هم راه به جایی نخواهند بُرد.

س : این روزها در میان اخبار زمزمه‌هایی از احتمال حمایت اصلاح طلبان از کاندیداهای اصولگرای مخالف احمدی نژاد و یا به تعبیر دیگر کاندیداهای راست معتدل شنیده می‌شود. نظر شما درباره این تاکتیک چیست؟

ج: دقت کنید! این احتمال وجود دارد که تحلیل حمایت از راست میانه نسبت به تحلیل نامزدی عبدالله نوری طرفداران بیشتری داشته باشد. منظور من حجم کمی طرفداران است و به کیفیت آن کاری ندارم. آنها می‌گویند که اگر ما از قالیباف یا ناطق نوری یا ولایتی در برابر احمدی نژاد حمایت کنیم بهتر است، ولی من این تحلیل را یک خطای استراتژیک می‌دانم.

اکنون بخش مهمی از اصلاح طلبان داخل حاضر در جبهه اصلاحات علاقمندند تا به قصد دستیابی به منافع شخصی شان و یا با انگیزه‌های شخصی به سیستم قدرت راه یابند. آنها حتی خاتمی را به کروی ترجیح می‌دهند، چون در تیم خاتمی هستند. ولی اگر می‌خواهیم اصلاحات جلو برود باید به مسائل جدی تری فکر کنیم. من بر اساس پازل و جاهای خالی آن که دو تا تردید و یک تغییر درباره کروی وجود دارد و مقایسه‌ای که بین خاتمی و کروی انجام دادم، گمان می‌کنم که کروی موفق تر خواهد بود. ولی اگر از قالیباف یا ولایتی حمایت کنند، آن را یک خطای بسیار بزرگ استراتژیک می‌دانم. چون مثلاً در مورد رفاه اقتصادی هیچ کدام از این افراد برنامه مدون و مشخصی ندارند و اکثر برنامه‌هایشان مثل هم است. از سوی دیگر راست میانه هیچ‌گاه دید مثبت و روشنی درباره دموکراسی و فضای آزاد تنفسی حداقلی برای روشنفکران و فعالان سیاسی و مدنی نداشته و ندارد.

امروز در جریان راست سه لایه مهم حضور دارد که جا به جا شده‌اند. لایه اول راست سنتی است یعنی بخشی از نیروهای راست گرا که از قبل از انقلاب فعالیت می‌کردند و سوابق مبارزاتی مشخص و دیدگاه‌های معین دارند. لایه دوم تکنوکرات‌ها هستند و لایه سوم هم نیروهای جوان سال‌های نخست انقلابند که امروز در سپاه پاسداران و نهادهای امنیتی مستقر هستند و مشاهده می‌کنیم که به تدریج لایه سوم جایگاه لایه اول را گرفته است و لایه اول را تا مرتبه سوم تنزل داده است. این جایجایی به سمت مرکزیت صورت گرفته است. مرکز ثقل جریان راست همواره عامل اصلی کنش در داخل جریان راست است و اکنون پیاده نظام پیشین جایگاه فرماندهی را گرفته و راست افراطی را تشکیل داده‌اند. از سوی دیگر، تکنوکرات‌ها هم در جای خود باقی مانده‌اند. این روزها می‌بینیم چهره‌های تکنوکرات عوض می‌شوند یعنی زمانی ولایتی و زمانی دیگر قالیباف به عنوان چهره تکنوکرات شناخته می‌شوند اما نکته جالب آن است که هر سه طیف در عدم اعتماد به دموکراسی و برخورد با مخالفین با همدیگر متحد هستند. تجربه نشان داد که در دوران اصلاحات، راست افراطی

در میدان مبارزه با اصلاح طلبان جلودار بود و لایه‌های دیگر پشت سر آن حرکت می‌کردند و به تشویق و حمایت از راست افراطی می‌پرداختند.

س: اصلاح طلبان معتدل خود را به راست میانه یا تکنوکرات‌ها نزدیک‌تر می‌بینند و اگر بنا است که بر علیه راست افراطی ائتلاف کنند، آیا تکنوکرات‌های جناح راست گزینه بهتری نیستند؟

ج: همان طور که گفتیم راست تکنوکرات یا راست معتدل علاقه‌ای به دموکراسی و یا گفتگو با منتقدین و یا به رسمیت شناختن حقوق آنان ندارد. اگر یکی از شاخص‌های اصلی ما مسأله روند دموکراسی باشد و این شاخصه را در کنار دو شاخصه دیگر یعنی رفاه اقتصادی و اصلاح روابط خارجی، به صورت حداقلی دنبال کنیم، متوجه می‌شویم که اولاً در مورد رفاه اقتصادی برای مردم، در بین طیف‌های مختلف جریان راست تفاوتی وجود ندارد و ثانیاً اینکه در زمینه روابط خارجی، جریان راست هیچ استقلالی از خود ندارد. به این معنا که منابع قدرت در خارج از دولت در این زمینه تعیین کننده هستند. اما در رابطه با امتیازدهی و دفاع از حقوق شهروندی هم تکلیف روشن است. به طور یقین می‌توان گفت که گزینه کربوبی یا خاتمی به مراتب بهتر از راست میانه است. بنابراین اصلاح طلبان نباید این خطای استراتژیک را مرتکب شوند و از راست میانه دفاع کنند. اخیراً شنیده می‌شود که برخی از فعالان سیاسی جریان راست میانه برای اصلاح طلبان پیغام فرستاده‌اند و گفته‌اند که اگر شما و نامزدهای شما وارد صحنه شوند، منابع قدرت در ایران برای دفاع از احمدی نژاد وارد می‌شوند و اگر شما وارد نشوید، امکان پیروزی کاندیداهای دیگر و حذف احمدی نژاد وجود دارد.

در پایان می‌خواهم بگویم که این گونه گزینه‌ها یک تله تحلیلی است و ممکن است خواسته یا ناخواسته جلوی پای اصلاح طلبان گذاشته شود، اما لازم است که اصلاح طلبان هوشیار باشند و روی چنین تله‌هایی پا نگذارند.